

به نام خدا ﷻ

با تکرار ابیات مولانا هر چه زودتر به من ذهنی خود بمیریم تا خداوند بی نیاز زنده ما را از مرده من ذهنی بیرون بکشد. ﷻ

مرده شو تا مخرج الحی الصمد
زنده ای زین مرده بیرون آورد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۵۵۱

گفتم بسته ست دلم، گفت منم قفل گشا
گفتم کشتی تو مرا، گفت من از تو بترم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۷۵

همه ما یک هوشیاری هستیم، اما در ذهن با چیزها همانیده شدیم و یک من و یک تو و یک خدای ذهنی درست کردیم و به درد افتادیم. تمام منظور زندگی این است که ما را از دردها و دید غلطی که بر حسب همانیدگی ها می بینیم آزاد کرده و به عدم و یکتایی زنده کند و این عدم تنها پناه و گشاینده دل های ماست. وقتی با یک حرف و یک اتفاق دچار واکنش خشم، درد، نگرانی، حسادت، حس گناه، خود کم بینی و یا خود بزرگ بینی و تکبر می شویم، بدانیم که من ذهنی داریم و من ذهنی خسی است که با یک باد ناموافق مثل حرف های دیگران از جا کنده می شود.

آنکه از بادی رود از جا خسی است
زانکه باد ناموافق خود بسی است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۷۹۵

من ذهنی خاصیت مسئله سازی دارد و مشکلات را بزرگ می بینید و با عدم رضایت قلبی بر آن می زند، کلید و گشاینده هر قلبی پذیرش اتفاق این لحظه است، مبادا با وسوسه های من ذهنی فضا را ببندیم و دزد من ذهنی را شناسایی نکنیم. شناسایی همانیدگیها مساوی آزادی ما از بندهای زندان است.

قفل زفتست و گشاینده خدا
دست در تسلیم زن و اندر رضا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۰۷۳

فرمان خداوند این است که با فضاگشایی و انبساط با وضعیت های زندگی و انسانهایی که مقاومت دارند برخورد کنیم تا از خرد این فضای گشوده شده بهره بگیریم، در انبساط، ذهن مقاومت ندارد و زندگی از زبان ما سخن می گوید و فکرهای ما خلاق می شود.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگوئید از طریق انبساط
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۶۷۰

اگر انسانها از طرف زندگی امتحان نمی شدند و بدی های خودشان را شناسایی نمی کردند، هر انسان ترسو در جنگ مانند رستم ادعای پهلوانی می کرد، پس امتحانات زندگی و رنجها ما را پخته می کند تا بفهمیم که هنوز در من ذهنی اشکال داریم و باید روی خودمان کار کنیم.


گر نبود ای امتحان هر بدی
هر مخنث در و غا رستم بدی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۶۸۶

-مخنث= انسانی که حالت دو جنسی دارد
-و غا= جنگ

طبق قانون جذب ما از هر جنسی که باشیم همان جنس را به سوی خود جذب می کنیم. از خودمان بپرسیم من از جنس هوشیاری، شادی و فراوانی خدا هستم و یا در دام ترسها، نگرانیها و مقاومتها گرفتارم؟

هر جنس سوی جنسش، زنجیر همی درد


من جنس کی‌آم کاینجا در دام گرفتارم؟

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵۸ 

از خودمان بپرسیم چه دانه‌هایی، در دنیا نظر و هوشیاری ما را به سوی خود جذب می‌کند؟ و یا چه زنجیرهایی، ما بخاطر دانه‌های همانیدگیها به پای خود زده‌ایم؟

آن نظرها که به دانه می‌کند


آن گره دان **کو** به پا برمی‌زند **که او خوانده شده**

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۶۲۲ 

فقر یعنی در مرکز ما هیچ همانیدگی وجود نداشته باشد ولی مردم از فقر همانیدگی می‌ترسند و به عدم پناه نمی‌برند، بطوریکه در شوری و تلخی دردهایشان تا به حلق فرو رفته‌اند و با ترس اینکه یک روز ذلیل نشوند، یک عمر با ذلت زندگی می‌کنند.

آنچنان کز فقر می‌ترسند خلق


زیر آب شور رفته تا به حلق

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۲۰۵ 

فضاگشایی ما را از دیگر باشنده‌ها متمایز می‌کند، اگر ما دم آدمی داریم باید فضا را باز کنیم تا حق از کن فکان قدم به مرکزمان بگذارد و مشکلاتی را که با من‌ذهنی درست کرده‌ایم حل کند.

حل این اشکال کن، گر آدمی

خرج این کن دم، اگر آدمی

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۵۶۳ 

مرکز عدم تنها مکان و پناهیبست که خدا قدم به آنجا می‌گذارد و برای رسیدن به آن مکان باید از همانیدگیهایمان آزاد شویم و بپذیریم که همه چیز در این دنیا رو به فناست و در این سفر با فضاگشایی، پله پله به ملاقات خدا می‌رویم.

از مقامات تبتل تا فنا


پله پله تا ملاقات خدا در نسخه کریم زمانی پایه پایه نوشته شده.

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم بیت شماره ۴۲۳۵ 

ما چقدر در این دنیا که کارگاه عشق است بیگاری کردیم؟ با من‌ذهنی درس خواندیم، ازدواج کردیم و بچه‌دار شدیم و با هزاران چیز همانیده شدیم تا دیگران ما را تأیید کنند و بگویند چه آدم خوبی هستیم. بدون حضور رشته‌های زندگی را بافتیم و مزه زندگی را نچشیدیم و شادی بی‌سبب نداشتیم. دیدن جلال و بزرگی خدا چشم عدم بین می‌خواست و این کار دل بود نه عقل من‌ذهنی.

در کارگاه عشقت بی‌تو هر آنچه بافم


والله نه پود ماند والله نه تار ماند

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۵۷ 

معنی انسان دو چشم و دو ابرو نیست، در اندازه ثروت و هیکل و شهرت او نیست، در قدرت بیان و اندازه سوادش نیست. انسانی که عشق را در انسانهای دیگر به ارتعاش درمی‌آورد بودنش پر از معنی است و نیازی به مرید و مشتری برای اثبات وجودش ندارد.

ای که در معنی ز شب خامش تری


گفت خود را چند جویی مشتری؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۱۹۰ 

همه ذرات عالم برای رسیدن به حقیقت عدم در تلاش و حرکتند. ما که امتداد خدا هستیم و با شادی عهد بستیم چرا از سر ذوق و سپاسگزاری برای بودنمان با آهنگ زندگی نرقصیم و تازه نشویم.


هر ذره‌ای دوان است تا زندگی بیابد

تو ذره‌ای نداری، آهنگ زندگانی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۶۱ 

انسان آستن هوشیاری و مسیح است، ما بنده حقیق نه بنده همانیدگیهایمان. برای خلاصی از بند نفس شیطانی خود، تنها به رحمت او پناه ببریم تا مسئولیت اصلاح زندگی خود را با صبر و شکر و پرهیز به عهده بگیریم.

بندگان حق رحیم و بردبار
خوی حق دارند در اصلاح کار

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۲۲۲ 


روباه به دم خود می نازد و حیلہ می کند و به دام می افتد. من ذهنی هم به همانیدگیهای خود می نازد و از چپ و راست برای خود حیلہ می کند و به دام خودش می افتد و این است که عشق حقیقی را می بازد.



حیلۀ باریک ما چون دم ماست
عشقها بازیم با دم چپ و راست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۲۳۱ 

دم ایزدی هر لحظه به ما جان و طراوت تازه می بخشد ولی من ذهنی آن را به مسئله و مانع و دشمن تبدیل می کند. ما با فضاگشایی دم ایزدی را خرج می کنیم تا از سرمایه حضور برای حل اشکالات زندگی و داشتن روابط سالم و پخش انرژی هوشیاری به جهان استفاده کنیم.

حل این اشکال کن گر آدمی
خرج این کن دم اگر آدمی

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۵۶۳ 

  سپاس از برنامه گنج حضور و همیاران گنج حضور
دیبا از کرج